عکس: ISNA

تأملی نقادانه بر مواضع اخیر محسن رنانی

جامعه‌شناسان زیگزاگی

«سیاست‌زدگی اهالی دانشگاه» اعتبار کار عملی را زیر سؤال می‌برد

در اینکه فشار اقتصادی باعث شده تا در حوزه‌های فرهنگی، روانشناختی و اجتماعی دچار بحران شویم، شکی نیست، اما آیا این بدان معنا است که جامعه در حال فروپاشی است؟ اتفاقاً، جامعه به رغم فشارهایی که متحمل می‌شود، اوج وفاداری و پیوندش با نظام سیاسی را به نمایش گذاشته است

نقد و نظر

دکتر میثم مهدیار
معاون پژوهشی پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

از مهم‌ترین آسیب‌هایی که اعتبار فعالیت آکادمیک را دچار چالش می‌کند «سیاست‌زدگی» اصحاب دانشگاه است. انتظار می‌رود کسانی که کسوت مدرسی دانشگاه را به تن دارند، در تحلیل‌های خود، فراتر از موج‌های سیاسی و هیاهوهای ژورنالیستی عمل کنند و بتوانند تحلیل خود را ناظر به یک چهارچوب مفهومی و نظری مشخص و در نسبت با واقعیات جامعه کنند؛ نه اینکه هر بار عطف به واقعه و رویدادی خاص، چهارچوب نظری متفاوت و متضادی را به کار گیرند. یکی از سوژه‌های اصلی این «رویکرد زیگزاگی»، جناب دکتر رنانی، استاد اقتصاد دانشگاه اصفهان است که اغلب تلاش می‌کند با رویکردی نهادگرایانه به اقتصاد و توسعه توجه کند و از همین جهت یادداشت‌هایی که می‌نویسد سویه‌های جامعه‌شناختی دارد. به‌عنوان مثال، یادداشتی که ایشان با عنوان «سقوط» منتشر کرد، عملاً فاقد این دو شاخصه است؛ یعنی نه چهارچوب مفهومی و نظری مشخصی دارد و نه نسبت چندانی با واقعیت‌های جامعه پیدا می‌کند.

۱. دکتر رنانی در یادداشت «سقوط»، ایده «انقلاب از بالا» را طرح می‌کند. منظور او این است که کشور باید از بالا دست تحولات بنیادین و انقلابی را در سیاستگذاری‌ها تجربه کند؛ وگرنه «انقلاب از پایین» را خواهد دید.

این گزاره بدیهی به نظر می‌رسد اما وقتی آن را درباره کشوری مانند ایران به‌عنوان جزئی از یک نظم بین‌الملل بیان می‌کنیم، باید گزاره‌های دیگری را نیز در نظر آوریم. امثال دکتر رنانی از این مهم غافل‌اند که اساساً «انقلاب از بالا» و تحول بنیادین در سیاست‌ها دیر زمانی است که در سطح بین‌المللی علیه ما رقم خورده است. قسمت عمده مشکلاتی که امثال دکتر رنانی می‌کنند، معطوف به مسائلی است که نظم جهانی در قالب پروژه تحریم، مشکلات سیاسی و امنیتی علیه ما پیش برده و «انقلاب از بالا» علیه ایران را کلید زده است! اشکال چنین تحلیل‌هایی به «ملی‌گرایی روش‌شناختی» این طیف برمی‌گردد که اساساً به این ماجرا بی‌توجهند که ما در یک نظم بین‌المللی یک‌سویه و نظام نابرابر جهانی قرار داریم که در آن به‌طور ذاتی کشوری که به‌دنبال کسب استقلال و آزادی و تعیین سرنوشتش به دست خود باشد، تحمل نمی‌شود چه برسد به کشوری مانند ایران که سابقه تمدنی چند هزار ساله دارد و به تازگی در یک انقلاب مردمی توانسته از زیر یوغ استعمار بین‌الملل فارغ شود. ایران از آنجا که یک سابقه تاریخی و تمدنی دارد، خاک و بومش بنابر خصلت و ویژگی‌هایی که دارد، انسان‌هایی با یک هویت خاص پرورش می‌دهد که همواره «آزادگی» را طلب کرده و هر نوع نظم دیکته شده را برنمی‌تابند و در این فضا، انقلاب اسلامی هم واکنش شدید ایران به این هاضمه نوین جمهوری امریکایی بوده است.

بنابراین، فشارهای امروزِ نظم جهانی به ایران از این بابت است که بتوانند در عرصه اجتماعی نارضایتی‌هایی ایجاد کرده و از طریق نارضایتی‌های اقتصادی، پروژه تغییرات فرهنگی و ارزشی را دنبال کنند؛ که به نظر می‌رسد تا حدی هم موفق بوده‌اند. در این فضا، واکنش به «انقلابِ از بالا» اتفاقاً باید مقاومت در برابر نظم نوین جهانی باشد نه تسلیم شدن در برابر این موج. اما متأسفانه ایده دکتر رنانی و همفکران ایشان «تسلیم شدن» است. به همین خاطر، دکتر رنانی اساساً بردارهای ناعادلانه‌ای که از بالا و از سوی نظم جهانی به ما وارد می‌شود را نادیده می‌گیرند و گویی تمام اشکالات سیستم را خود-بنیاد تصور می‌کنند.

۲. رنانی در بخش مبسوطی از یادداشتش به «سقوط نمادها» در جمهوری اسلامی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «به گمان من مهم‌ترین کاری که جنبش مهسا کرد وارد کردن نظام به مرحله سقوط نمادها بود... آتش زدن بنرها یا مجسمه‌های حکومتی، سرپیچی از حجاب اجباری به وسیله طیف وسیعی از زنان و به نمایش گذاشتن عکس‌های بدون پوشش سر توسط زنان برجسته و مشهور، شادی مردم در شکست تیم ملی فوتبال، نخواندن سرود ملی در برخی مراسم رسمی و... از جمله اینها است.»

در اینکه فشار اقتصادی باعث شده تا در حوزه‌های فرهنگی، روانشناختی و اجتماعی دچار بحران شویم، شکی نیست اما باید این مسأله را با توجه به فشاری که وجود دارد، تحلیل کنیم. یعنی قدر مطلق این بحران‌های فرهنگی مهم نیست بلکه نسبتش در فشاری که به ما آورده می‌شود، باید فهم شود. اتفاقاً به نسبت فشاری که در این سال‌ها وارد شده است، بحران‌های اداری، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ما بسیار کمتر از حد انتظار بوده است. اشتباه امثال رنانی این است که با قدر مطلق اتفاقات مواجه می‌شوند و این، مهم‌ترین دلیل خطای تحلیلی ایشان است.

وقتی می‌خواهیم شرایط اجتماعی را تحلیل کنیم باید بررسی کنیم که جامعه و فرهنگ تحت تأثیر چه بردارهایی، چنین وضعیتی پیدا کرده است. بله! اوضاع فرهنگی خوبی نیست اما آیا این بدان معنا است که جامعه در حال فروپاشی است؟ اتفاقاً به اعتقاد من، جامعه به لحاظ فرهنگی با وجود فشارهایی که متحمل می‌شود، اوج وفاداری و پیوندش با نظام سیاسی را به نمایش گذاشته است. برای مثال، بعد از غائله پاییز ۱۴۰۱ و هجمه بی‌نظیر دستگاه‌های امنیتی و تبلیغاتی خارجی، درصد بسیار اندکی از خانم‌ها حجاب خود را کامل از سر برداشتند. البته این درصد پایین بدان معنا نیست که وضعیت امروز نمادها مطلوب است؛ اما اشتباه استراتژیک امثال دکتر رنانی این است که تغییرات ایجاد شده را در نسبت با فشارهای وارد ارزیابی نمی‌کنند.

۳. دکتر رنانی در بخش دیگری از یادداشت خود عنوان می‌کند: «به گمان من آوردن دولت نهم با آن همه هزینه ملی که تحمیل کرد و نیز ورود به بازی اتمی، با هدف افزایش و نمایش کارآمدی در داخل و خارج بود. اما با شکست دولت نهم و دهم که تمام ظرفیت نظام در سبد آن گذاشته شده بود (شکستی که در هر چهار بعد داخلی و خارجی، اقتصادی و سیاسی رخ داد) آخرین ذخیره نظام برای نمایش کارآمدی خود نیز خرج شد.»

تعبیر او از اینکه، نظام دولتِ **x** یا **y** را بر سر کار آورد؛ این مسأله را به ذهن تداعی می‌کند که گویی در هیچ یک ازانتخاباتی که تا به امروز برگزار شده، مردم مدخلیتی نداشته‌اند! این در حالی است که به رغم اینکه در ادواری، ترجیح هسته اصلی نظام، ریاست‌جمهوری شخص دیگری بود اما به انتخابات، احترام گذاشت و با رئیس‌جمهور منتخب مردم همراهی کرد. به نظر می‌رسد که تحلیل رنانی در این بخش از یادداشت هم کاملاً گسسته از واقعیت تاریخی است. با این اوصاف، رنانی باید ابتدا از طرفداری‌های سیاسی خود از دولت‌های خاص برائت بجوید که گمان نمی‌کنم چنین جسارتی داشته باشد.

۴. رنانی در بخش دیگری از مقاله «سقوط» خود عنوان می‌کند: «در زمان دولت یازدهم و دوازدهم کل بخش‌های دیگر نظام بسیج شدند تا نشان دهند آن دولت ناکارآمد است و حتی با اقدامات خود برجام را به شکست کشاندند یا بعداً در مسیر احیای آن سنگ‌اندازی کردند....»

گویی در تحلیل ایشان، برجام به خاطر نقدهای مخالفان دچار مسأله شد! غافل از اینکه مسئولان همان دولتی که از قضا آقای رنانی به آن نزدیک بود بارها عنوان کردند که برجام حتی در همان دوران اوجش، کوچکترین منفعت اقتصادی برای ایران به ارمغان نیاورد و ساختارش به گونه‌ای بود که اصلاً قرار نبود به ارمغان آورد، حتی خود کارشناسانی که در مرکز بررسی‌های استراتژیک دولت آقای روحانی بودند (امثال دیاکو حسینی) اخیراً معترف شدند که برجام برای تبادل سیاسی و اقتصادی نبود و به تعبیری یک بازی بود که برای مهار ایران و معطل کردن آن طراحی شده بود. ضمن اینکه ایشان فراموش کرده‌اند که امریکایی‌ها خود، برجام را بهم زدند و این ترامپ بود که برجام را پاره کرد و از آن خارج شد و اتفاقاً ایران به رغم اینکه می‌توانست از **NTP** خارج شود و یک موضع رادیکال بگیرد، به علت «مکانیسم ماشه» مجبور به ادامه حضور در آن بود.

۵. رنانی در مواضع اخیرش، از تعداد محدود جوانان و نوجوانانی که در جریان اغتشاشات ۱۴۰۱ در خیابان بودند، تحت عنوان «سوژه‌های آگاه و انقلابی» حرف می‌زند و آنان را «نسل صفر توسعه» می‌خواند و معتقد است که این قشر، خودآگاه‌ترین نسل ایران هستند که توسعه در ایران را پیش خواهند برد. رنانی به گونه‌ای به مدح و ثنای این نوجوانان می‌پردازد که گویی اساساً تاکنون در این کشور توسعه‌ای صورت نگرفته است. ایشان از بخش بزرگی از واقعیت چشم‌پوشی می‌کند و توجه ندارد که سوژه‌هایی که در پاییز ۱۴۰۱ در کف خیابان‌ها حاضر بودند بسیار تحت‌تأثیر القائات رسانه‌های جمعی حمایت شده توسط دولت‌های استعماری بودند. روبات‌های مجازی و رسانه‌های تصویری و مجازی با دروغ‌های بسیار، عنان احساسات این طیف را در خیابان‌ها به دست داشتند و آنان را به رفتارهای رادیکال و خشونت‌بار تشویق می‌کردند. فحاشی‌های رکیک به مسئولان حکومتی و مردم عادی، حملات وحشیانه به نیروهای امنیتی و کشتار نزدیک به ۶۰ نیروی امنیتی، حمله به محل کسب مردم عادی، حمله به محل زندگی مردم و غارت اموال آنان، ترند کردن دروغ‌های ضعیف مانند خروج مقامات به سمت پناهندگی به ونزوئلا، لیدری سلبریتی‌ها و اینفلوئنسرهای بی‌مایه و رفتارهای گله‌ای در فضای مجازی، همگی بخشی از عملکرد این به اصطلاح «سوژه‌های خودآگاه» مدنظر آقای رنانی و دوستانشان است. این سوژه‌های به زعم رنانی «خودآگاه» البته همیشه این‌گونه تصویر نمی‌شده‌اند.

دکتر رنانی در سال‌های گذشته، بارها راجع به اینکه این نسل جدید توسط سیاست‌های تربیتی جمهوری اسلامی، آسیب دیده و آموزش و پرورش در ایران بی‌کارکرد و کژکارکرد است، صحبت کرده بود و جالب اینجاست که این نسل خودآگاه امروز مدنظر دکتر رنانی، از دل همان آموزش و پرورش به زعم وی معیوب بیرون آمده است. این وسط اما گویا معجزه‌ای توسط رسانه‌های ماهواره‌ای یا شبکه‌ها و روبات‌های مجازی‌شان رخ داده است که نه ما متوجه آن می‌شویم و نه رنانی توضیح درستی درباره آن می‌دهد. این رفتارها و گفتارهای زیگزاگی بیشتر سیاست‌زدگی روزمره را به یاد می‌آورد تا یک تحلیل علمی را.

رنانی به مثابه یک «اقتصاددان نهادگرا» قاعدتاً به تأسی از وبر باید توسعه مدرن و سرمایه‌داری جدید را بر دوش مردمی ببیند که در فرهنگ اقتصادی‌شان، «کار» برجسته‌تر از «مصرف» است. اما در منطقِ نهادگرای رنانی گویا نسلی که لذت‌گرا است و فرهنگ اقتصادی‌اش بیش از «کار» بر «مصرف» بنا شده، نسلی که درگیر بازی‌های کامپیوتری، وب‌گردی و پرسه‌زنی رسانه‌های اجتماعی است، نسلی که تتلو و ساسی الگوواره‌های آن هستند، نسل روابط پرتعداد اما کم عمق عاطفی و نسلی که بسیار تحت‌تأثیر رسانه‌های اجتماعی و سلبریتی‌ها و اینفلوئنسرها هستند بهتر از نسل‌های قبلی می‌تواند حامل توسعه باشد!

برش

وقتی «سیاست‌زدگی» موجب رفتارها و گفتارهای متناقض می‌شود!

دکتر رنانی در مواضع اخیرش، از تعداد محدود جوانانی که در جریان اغتشاشات در خیابان بودند، تحت عنوان «سوژه‌های آگاه و انقلابی» حرف می‌زند و آنان را «نسل صفر توسعه» می‌خواند و معتقد است که این قشر، خودآگاه‌ترین نسل ایران هستند، این در حالی است که وی در سال‌های گذشته، بارها راجع به اینکه این نسل جدید توسط سیاست‌های تربیتی جمهوری اسلامی، آسیب دیده و آموزش و پرورش در ایران بی‌کارکرد و کژکارکرد است، صحبت کرده بود و جالب اینجاست که این نسل خودآگاه امروز مدنظر دکتر رنانی، از دل همان آموزش و پرورش به زعم ایشان معیوب بیرون آمده است! این رفتارها و گفتارهای زیگزاگی بیشتر «سیاست‌زدگی» را به یاد می‌آورد تا یک تحلیل علمی را.

نقدی بر یادداشت «سقوط» محسن رنانی

روشنفکران وسط باز

«متفکر وسط باز شدن» و در میانه مردم و حکومت ایستادن یک ژست سیاسی است نه رفتاری علمی!

رنانی می‌نویسد: «من به تمام معنا یک وسط بازام.» تمام روشنفکرانی که خود را «وسط باز» تعریف می‌کنند، فشارهای خارج از ایران که می‌تواند یک جامعه را از حالت عادی خارج کند، نادیده می‌گیرند و صرفاً بر عوامل درون‌زای بحران‌ها انگشت می‌گذارند و این مواجهه گزینشی، تحلیل آنان را به خطا می‌برد

دکتر حسین شهرستانی
عضو هیأت علمی پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی

در ناآرامی‌های نیمه دوم سال ۱۴۰۱، بسیاری از اهالی فکر، بویژه روشنفکران چنین می‌پنداشتند که این اغتشاشات به انقلاب منجر خواهد شد و همه چیز برای «نظام» تمام شده است! دکتر محسن رنانی، استاد اقتصاد دانشگاه اصفهان، از جمله این افراد بود. اما چون چنین خیالی عملی نشد، او در یادداشتی تحت عنوان «سقوط»، کوشید تا ضمن برشمردن دلایل عدم توفیق انقلاب، بر این نکته تأکید گذارد که در آینده‌ای نزدیک، انقلابی رقم خواهد خورد و در تأیید ادعای خود یکسری تعبیرات ساختگی از مراحل سقوط ارائه کرد. همچنین او گزاره‌هایی را در خصوص وضعیت کارآمدی و شایستگی در جامعه ایرانی ارائه کرد که بیش از آنکه مبتنی بر داده‌های علمی باشد، جنبه احساسی داشتند و بنابراین چندان مناقشه‌پذیر و بحث‌برانگیز نیستند.

۱. دکتر رنانی در یادداشت «سقوط»، جامعه ایران را در یک طرف و طرفداران انقلاب را (که همواره از اپوزیسیون نظام بیشتر بوده‌اند) در طرف دیگر قرار می‌دهد و از وضعیت انقلابی در امروز و اکنون جامعه ایرانی حرف می‌زند و این لحظه را با لحظه انقلاب اسلامی در سال ۵۷ مقایسه می‌کند! غافل از اینکه، رژیم پهلوی نه در سال ۵۷ که حتی از همان اوایل تأسیسش، توانایی برگزاری یک راهپیمایی مردمی را در حمایت از خود نداشت. اما جمهوری اسلامی، در جریان اغتشاشات ۱۴۰۱، تجمعات زیادی را در دفاع از خود داشته و در جریان این تجمعات توانسته حتی منتقدان خود را در تقابل با براندازان به سمت خود جلب کند.

خشونتی که در خلال اعتراضات از سوی براندازان به شکلی فزاینده پیش رفت، عملاً باعث ریزش این جریان شد چنانکه غالب مردم، «تداوم جمهوری اسلامی» را بر «سقوط» آن ترجیح دادند. بدون تردید، اقشاری از مردم نسبت به کارآمدی، شایستگی و ارزش‌های نظام انتقاد دارند، ولی بین دو طیف حامی نظام و طیف طالب براندازی، بی‌شک طیف نخست جمعیت بیشتری دارند.

۲. رنانی در تحلیل خود، جامعه ایران را یک «توده یکپارچه» فرض کرده که همه یکسان می‌اندیشند. البته چنین تلقی از سوی جامعه‌شناسان این جریان فکری، امری جدید و عجیب نیست. این گروه همواره کوشیده‌اند تا انسانی را که معیار طرح‌ها، اندیشه‌ها و الگوهایشان است به تمام آحاد جامعه تعمیم دهند؛ کاری که این روزها، برخی از مقامات و مسئولان نظام هم انجام می‌دهند؛ بدین معنا که قشرهای مختلف و پیچیدگی‌های جامعه را نادیده گرفته و جامعه را یک کل یکپارچه و طرفدار نظام می‌بینند!

۳. رنانی در یادداشت «سقوط» می‌نویسد: «من به تمام معنا یک «وسط باز»هستم و این نوشته را هم بر اساس مأموریت «وسط بازی» که سال‌هاست بر دوش خود گذاشته‌ام منتشر می‌کنم.» دکتر رنانی اگر می‌خواهد «وسط باز» باشد و در نقطه میانه بایستد باید واقعیت‌های جامعه را ببیند و اگر نمی‌تواند این بخش از واقعیات را ببیند، نباید مدعی در میانه ایستادن باشد. رنانی خود را در میانه «حکومت» و «مردم» در نظر می‌گیرد و این یک ژست سیاسی است تا علمی! در حالی که باید خود را در میان طیف‌های مختلف مردم ببیند. رنانی تنها نمودهایی از جامعه ایران را مدنظر قرار می‌دهد که با تحلیلش سازگار باشد و سایر مستندات همچون راهپیمایی اربعین و دیگر اتفاق‌های اجتماعی را که مردم در مناسبت‌های مذهبی از خود بروز می‌دهند نادیده می‌گیرد.

۴. یادداشت «سقوط» دکتر رنانی، یکسری تحلیل‌ها و گزاره‌های پیشگویانه است در حالی که ما در مورد آینده نمی‌توانیم قضاوت کنیم. روشنفکرانی که در کسوت پیشگویی ظاهر می‌شوند، لازم است بازخوانی گذشته را هم در دستور کار قرار دهند و بررسی کنند که نتیجه چنین پیشگویی‌هایی چه بوده است.

این دست از تحلیل‌ها که به یکباره حکم به افول و فروپاشی جامعه می‌دهند، مسبوق به سابقه بوده و پیش از این، بارها در ادبیات روشنفکری ما طرح شده است. اما هیچ‌گاه این تحلیل‌ها، در عمل و در واقعیت اجتماعی تعین نیافته است و جمهوری اسلامی با همه هجمه‌های خارجی و داخلی در این ۴۴ سال با اقتدار استمرار یافته است.

۵. تمام روشنفکرانی که خود را «وسط باز» تعریف می‌کنند، فشارهای غیرعادی و زائدالوصف خارج از ایران را که می‌تواند یک جامعه را از حالت عادی خارج کند، نادیده می‌گیرند و صرفاً بر عوامل درون‌زای بحران‌ها انگشت می‌گذارند و این مواجهه گزینشی، عملاً تحلیل آنان را به خطا می‌برد و پیش‌بینی‌های آنان را نقش بر آب می‌کند.

البته نباید از ذکر این نکته هم گذشت که بخشی از بدنه حامی نظام، عوامل درون‌زا و برون‌زای بحران‌ها را به کل نادیده می‌گیرند و همه را به توطئه‌های بیگانگان نسبت می‌دهند. هیچ یک از این دو طیف؛ چه روشنفکران و چه برخی از حامیان نظام، نمی‌توانند روایت کامل و دقیقی از جامعه و شرایط ما ارائه کنند.

۶. در سال ۸۱ مجله «آفتاب» که آن زمان ارگان روشنفکری و اصلاحات در ایران بود، مصاحبه‌هایی را با دکتر یوسف اباذری و برخی از اهالی دانشگاه تحت عنوان «فروپاشی اجتماعی» (که حتی از «فروپاشی سیاسی» ادعای رادیکال‌تری است) را کلید زد که قائلان به آن مدعی بودند ارزش‌های اجتماعی مشترک در جامعه ایرانی به محاق رفته است و دیگر امکان «توافق اجتماعی» میسر نیست!

اما با گذشت حدود ۲۰ سال، نه تنها با نشانه‌های فروپاشی اجتماعی روبه‌رو نشدیم که بنا بر پیمایش‌های دهه ۹۰، در بسیاری از شاخص‌های سرمایه اجتماعی همچون خانواده‌گرایی وضعیت رو به رشدی داشته‌ایم. برخی انتظار می‌کشیدند که جامعه با فردگرایی افزاینده‌ای روبه‌رو شود و افراد تمایل کمتری به اجتماعات سنتی مثل خانواده داشته باشند، اما نه تنها جامعه ما اتمیزه نشد بلکه با رشد شاخص خانواده‌گرایی «فرضیه فروپاشی اجتماعی» به محاق رفت. بنابراین بحران فروپاشی اجتماعی بیش از آنکه تعین عینی داشته باشد، در دنیای ذهنی روشنفکران ما موضوعیت دارد.

رواج چنین ادبیاتی و القای وضعیت بحرانی، جامعه را ملتهب می‌کند و به بحرانی شدن آن می‌انجامد که می‌توان از آن تحت عنوان «عینیت معکوس» حرف زد؛ بدین معنا که در جریان تزریق چنین سیاه‌نمایی‌هایی، واقعیت تا حدی به سمت فروبستگی میل می‌کند. اما با این حال زیرساخت‌ها و بنیان‌های اجتماعی جامعه ایران، این وضعیت را تعدیل کرده و همان‌طور که پیش از این هم شاهد بودیم، این التهابات زودگذر است و جامعه ایران توان پشت‌سر گذاشتن این بحران‌ها را دارد و نظام هم اگر تدبیر درستی داشته باشد، با کمترین هزینه می‌تواند این وضعیت را پشت سر گذارد.